

پژوهشی در نهج البلاغه

(ترجمه کتاب تأملات في نهج البلاغه)

مؤلف: ش. صالح درویش

مترجم: محمد ابراهیم کیانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست

۱ اشاره
۳ دیباچه
۳ نعمت عقل
۶ نهج البلاغه از نگاه شیعیان
۶ نهج البلاغه از نگاه سنی‌ها
۸ خلافت و امامت در نهج البلاغه
۱۶ صحابه از نگاه علی مرتضی
۳۴ نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش
۳۶ حذر داشت و زنه‌ار علی مرتضی از غلو
۴۰ عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است
۴۷ پی‌گفتار

اشاره

خواننده‌ی گرامی! بر شما پوشیده نیست که اینک فتنه‌ها و مصیبت‌های زیادی، امت اسلامی را دربر گرفته است؛ شاید یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های وضعیت نابسامان امت اسلامی در عصر حاضر، گسترش اختلافات و چنددستگی‌های مسلمانان و در پی آن جبهه‌گیری‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون در میان آنان باشد. پیامد وجود اختلافات، باعث شده تا این امت به دسته‌هایی هم‌چون: اهل سنت و جماعت، شیعیان دوازده‌امامی، اسماعیلیان، خوارج و... تقسیم شوند؛ هم‌چنین گروه‌های دیگری با باورداشت‌های گوناگون از هر یک از این فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. از این رو امروزه تلاش برای وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی، ضرورتی گریزناپذیر گشته و این وظیفه را فراروی عالمان و اندیشمندان فرقه‌های مختلف نهاده تا بکوشند که اسلام را بدور از تعصب و وابستگی‌های مرامی بسته و خشک، بشناسند و آن را به دیگران معرفی نمایند. متأسفانه در پهنه‌ی اختلافات، پیش از آن که مسلمانان، بنا بر فرموده‌ی الهی، به ریسمان محکم و ناگسستنی آموزه‌های ناب اسلام درآویزند و در راستای یک‌پارچگی، اصلاح و به‌کرد وضع موجود خود گام بردارند، فرهنگ گفتگو و مناقشه‌ی علمی را از دست داده‌اند و حتی در آن چه بر آن نام تحقیق و پژوهش علمی می‌نهند نیز، راه انصاف و بی‌غرضی را پیشه نکرده، تمام سعی خود را در راستای تخریب اندیشه، مکتب و دیدگاه مخالف، قرار می‌دهند؛ بنابراین در

گفته‌ها و نوشته‌ها، بُعد کینه‌ورزی با مخالفان و دگراندیشان بیش‌تر نمایان است تا جنبه‌ی علمی و پژوهشی.

آن‌چه پیش رو دارید، مقاله‌ای است که با گرامی‌داشت اصل گفتگو و احترام به دگراندیشان، کوشیده است تا در راستای بازنگری کتاب‌های دینی و تقریب و تعدیل باورها، بازنگاهی به نهج‌البلاغه داشته باشد. سعی ما، در این نوشتار بر این بوده تا بدور از تعصب و تنها بر پایه‌ی اصول نقد و پژوهش، پاره‌ای از مطالب و داده‌های نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار دهیم؛ چراکه ما، گفتمان و مباحثه‌ی علمی را -هرچند که ممکن است در مواردی به ناخرسندی بینجامد- تنها راه کار عملی تقریب باورداشت‌ها می‌دانیم و معتقدیم که باید غبار کج‌اندیشی و بدبینی را از طریق تحقیق و پژوهش بزداییم و توان علمی و عملی امت را در برابر موج تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی دشمنان اسلام و مسلمانان گرد آوریم تا بدین‌سان امت اسلامی با توجه به داشته‌های ناب و خالص آیین حق و راستین اسلام، به‌جای درگیری‌های فکری و عملی در میان خود، روی‌کردی مؤثر در عرصه‌ی اندیشه‌ها و رخ‌دادهای جهانی داشته باشد. انتظار می‌رود: خواننده‌ی گرامی، از پیش‌داوری پرهیزد و قبل از مطالعه‌ی تمام مطالب این مقاله و هم‌چنین پیش از هرگونه پژوهش آگاهانه، به قضاوت ننشیند.

دیباچه

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم:

بر همه‌ی مسلمانان، واجب است که رسول خدا ﷺ و خاندان پاکش را بر اساس سنجه‌های دینی و بدور از غلو، دوست بدارند؛ هر مسلمانی باید به آن‌چه در کتاب و سنت صحیح، پیرامون فضایل خاندان پیامبر اکرم ﷺ آمده، درآویزد و از پذیرش روایات دروغ و بی‌اساس بپرهیزد. رسول خدا ﷺ به ما آموزش داده‌اند که در نماز-بزرگ‌ترین تجلی گاه عبادت- بر محمد و خاندانش، درود و سلام بفرستیم. چنان‌چه در روایتی صحیح، به چگونگی صلوات بر پیامبر و خاندانش، اشاره شده است: (اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد و بارک على محمد و على آل محمد كما بارکت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنک حمید مجید)^۱

نعمت عقل

برخورداری انسان از نعمت عقل، دهشی‌ست الهی که انسان را بر حیوانات، فزونی و برتری داده و زمینه‌ای برای مکلف قرار گرفتن موجود برتر شده است. خدای متعال، خردمندان را در کتاب جاویدش، ستوده و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى

^۱ روایت بخاری، حدیث شماره‌ی (۶۳۵۷).

فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ
 أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾ [سوره ی زمر- آیه ی ۱۷ و ۱۸] یعنی: «کسانی که از
 عبادت طاغوت دوری می گزینند و (با توبه و استغفار) به سوی خدا باز
 می گردند؛ ایشان را بشارت باد (به پاداش عظیم خداوندی). مژده بده به
 بندگانم؛ آن کسانی که به همه ی سخنان گوش فرا می دهند و از نیکوترین
 آن پیروی می نمایند. آنان، کسانی هستند که خدا، هدایتشان کرده و این ها،
 واقعاً خردمندند.»

از دیدگاه شیعیان، عقل، یکی از منابع استنباط احکام به شمار می رود؛
 زین الدین عاملی ملقب به شهید ثانی، می گوید: «اصول چهارگانه [ی تشریع
 در نزد شیعه] عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل.»^۲

در اصول کافی، این گفته به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده که:
 «خداوند، هیچ چیزی بهتر از عقل، به بندگانش نداده است.»^۳ در اصول کافی
 هم چنین آمده است که ابن سکیت از امام رضا پرسید: «امروز، چه حجتی، بر
 خلق خداست؟» امام رضا فرمود: (العقل تعرف به الصادق علی الله فتصدقه و
 الکاذب علی الله فتکذبه.) یعنی: «عقل که با آن، راست گوی بر خدا را

^۲ الروضة البهية شرح اللمعة الدمشقية، ج ۳/ ص ۶۲

^۳ اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱ ص ۱۲.

بازشناسی و تصدیقش کنی و دروغ‌گویی را که بر خدا دروغ می‌بندد، تشخیص دهی و تکذیبش نمایی.»^۴

بنابراین باید عقل و اندیشه‌ی خود را به کار بندیم و از خودسری و خودبس‌پنداری پرهیزیم. یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های ما، این است که افزون بر کم‌اندیشی، بر پژوهندگان، خرده می‌گیریم و آنچه از دین و دانش داریم، موروثی است. از این رو پیشنهاد می‌کنیم: موضعی پژوهشی در قبال پذیرش یا عدم پذیرش مطالب این مقاله داشته باشید.

^۴ مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۸۱.

نهج البلاغه از نگاه شیعیان

یکی از علمای برجسته‌ی شیعه به نام هادی کاشف الغطاء^۵ در کتابی که به نام مستدرک نهج البلاغه نگاشته، چنین نوشته است: نهج البلاغه یا آنچه که علامه ابوالحسن محمد رضا، برگزیده، از سخنان مولایمان امیرالمؤمنین و از مهم‌ترین و والاترین کتاب‌های اسلامی می‌باشد... وی، می‌افزاید: «[نهج البلاغه] نوری ست برای هر آن کس که خواهان نور و روشنائی ست؛ نجات‌بخش کسی ست که به آن درآویزد؛ دلیل و برهانی ست برای آن که به آن اعتماد و اطمینان نماید و بیدارگر کسی ست که در آن بیندیشد.»^۶ وی، هم چنین گفته است: «ما، درباره‌ی نهج البلاغه، بر این باوریم که تمام آنچه در نهج البلاغه آمده-اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها، وصایا، حکم و آداب-هم چون روایاتی ست که از پیامبر(ص) و اهل‌بیتش در کتاب‌های معتبر روایی و در کتاب‌های حاوی احادیث صحیح، آمده است.»^۷

نهج البلاغه از نگاه سنی‌ها

یکی از علمای اهل سنت، درباره‌ی نهج البلاغه، چنین گفته است: «نهج البلاغه را شریف رضی، نگاشت و برادرش مرتضی، او را در نگارش نهج البلاغه،

^۵ هادی بن عباس کاشف الغطاء، در سال‌های ۱۲۸۹ تا ۱۳۶۱ هـ. ق. زیسته است.

^۶ ر.ک: مقدمه‌ی مستدرک نهج البلاغه، ص ۵.

^۷ مستدرک نهج البلاغه، هادی کاشف الغطاء، ص ۱۹۱.

یاری رساند. روش این دو، در نگارش نهج البلاغه بدین ترتیب بود که: آن‌ها، خطبه‌ای کوتاه و روایت شده از امیرالمؤمنین را آورده و سپس نوشته‌هایی از خود بر آن می‌افزودند.... تنها یک‌دهم یا بلکه یک‌بیستم آن چه در نهج البلاغه آمده، گفته‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و بقیه، گفته‌ها و افزوده‌های رضی و مرتضی است.^۸

هم‌چنین گفته شده که: شریف مرتضی، نگارنده‌ی نهج البلاغه می‌باشد؛ شریف مرتضی در سال ۴۳۶ هـ.ق وفات نموده است؛ از این رو فاصله‌ی زمانی زیادی میان پدیدآوران نهج البلاغه و حضرت علی علیه السلام وجود دارد و بدین سان، این نکته درخور بررسی قرار می‌گیرد که: با وجود این همه فاصله‌ی زمانی، شریف رضی و شریف مرتضی، چگونه به‌طور مستقیم و بدون ارائه‌ی سند، به روایت از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته‌اند؟!

به هر حال درون‌مایه‌ی این مقاله را بر اساس پندار اهل تشیع درباره‌ی نهج البلاغه، استوار می‌کنیم؛ باورداشت شیعیان درباره‌ی حضرت علی نیز واضح است. حضرت علی از دیدگاه شیعیان، امام معصومی هستند که از خطا و نسیان، بدور بوده‌اند؛ علی علیه السلام در باور اهل تشیع، امامی ست که طاعتش

^۸ مختصر تحفه اثني عشریه، نوشته‌ی عبدالعزیز دهلوی، ص ۵۸.

هم‌سان اطاعت از خدای متعال، می‌باشد. در پژوهی پیش رویتان، تناقضات نهج البلاغه^۹ و برخی از باورداشت‌های شیعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خلافت و امامت در نهج البلاغه

سنی‌ها می‌پرسند: نص صریحی که بیان‌گر امامت حضرت علی علیه السلام باشد، کجاست؟ اهل سنت می‌گویند: تمام موارد استدلالی شیعیان در این موضوع، برگرفته از برداشت و قرائت آنان از نصوص است؛ به هر حال اگر امامت حضرت علی علیه السلام، بنا بر نص ثابت بوده، پس چرا خود ایشان، امامت را نپذیرفته است؟ هم‌چنین آیا عدم پذیرش امامت، برای امام منصوب و معصوم، روا بوده است؟ این موضوع را به ترتیب زیر مورد کنکاش قرار می‌دهیم:

۱- در نهج البلاغه، خطبه‌ای از حضرت علی علیه السلام آمده که ایشان پس از شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن که مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (دعونی و التمسوا غیری، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول... و إن ترکتمونی فأننا كأحدکم و

^۹ منبع و مرجع اصلی ما در این پژوهش، نهج البلاغه به شرح: محمد عبده بوده است؛ علامه کاشف الغطاء، شرح‌نگاری محمد عبده بر نهج البلاغه را نشانی از اهمیت نهج البلاغه، قلمداد کرده و گفته است: «از برجسته‌ترین شارحان نهج البلاغه، علامه محمد عبده می‌باشد که در قالب جملاقی کوتاه به شرح نهج البلاغه پرداخته است.» نگا: مستدرک نهج البلاغه، از هادی کاشف الغطاء، ص ۱۹۲.

لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن ولیتموه أمرکم و أنا لکم وزیرا خیر لکم منی أمیرا^{۱۰} یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآیید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند.» تا آن‌جا که فرمود: «اگر مرا واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم.»

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که حضرت علی علیه السلام چگونه امامتی را که بنا بر باورداشت شیعیان، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنان‌چه کلینی، در اصول کافی آورده است: (ابوعبدالله علیه السلام گفته است: «إن الإمامة عهد من الله عز وجل معهود لرجال مسمین لیس للإمام أن یزویها عن الذی یكون بعده» یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد.»^{۱۱} اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علی علیه السلام به عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! اصلاً با نظرداشت باور شیعیان درباره‌ی عصمت

^{۱۰} نهج البلاغة، خطبه‌ی ۹۲، ص ۱۷۹، ۱۷۸ شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

^{۱۱} اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۲۷۸.

علی علیه السلام و محبت وافر که به ایشان دارند، آیا به خود جرأت می دهند که علی علیه السلام را به خاطر عدم پذیرش خلافت و امامت، گنه کار بدانند؟! علی علیه السلام از نگاه اهل سنت، از برجسته ترین صحابه به شمار می رود؛ او، فرمان بردار خدا بود و به او نوید بهشت داده شد. آنچه از فرموده و روی کرد علی علیه السلام در این خطبه برمی آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می دانسته است؛ از این رو به این نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهنشاهی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم.» از این رو فرموده ی علی علیه السلام در این خطبه ی نهج البلاغه با باور شیعه، در تعارض قرار می گیرد.

۲- در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی علیه السلام به طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرمود: (والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة ولكنكم دعوتوني إليها و حملتموني عليها)^{۱۲} یعنی: «به خدا سوگند که من، هیچ رغبتی به خلافت نداشتم و هیچ گاه آرزومند ولایت نبودم؛ اما شما، مرا به خلافت و ولایت فرا خواندید و مرا به پذیرش آن واداشتید.»

اینک این پرسش، به وجود می آید که آیا درست است: کسی، علی علیه السلام را بنا بر نص الهی-به گمان خود- در حالی امام بداند که خود علی، هیچ رغبتی به خلافت و امامت نداشته است؟! آیا غیر از این است که اگر علی علیه السلام، بنا بر نص الهی امام بود، دیگر برایش روا نبود که از پذیرش امامت

^{۱۲} نهج البلاغه، ص ۳۹۷، شرح محمد عبده.

و خلافت، سر باز زند؟ این، در حالی است که برخی از شیعیان، انکار امامت علی را کفر می‌دانند!! چنانچه ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق^{۱۳} گفته است: «کسی که امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یا امامت امامان پس از او را انکار نماید، همانند کسی است که تمام انبیا را انکار نموده است؛ هم‌چنین ما، بر این باوریم که هر کس، امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بپذیرد و در عین حال یکی از امامان پس از او را انکار نماید، هم‌سان کسی است که تمام پیامبران را پذیرفته و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرده است.»^{۱۴} طوسی نیز به این نکته تصریح کرده و گفته است: «عدم پذیرش امامت، کفر است؛ همان‌گونه که عدم پذیرش نبوت، کفر است؛ زیرا هر دوی این موارد، در یک تراز قرار دارند.»^{۱۵}

۳- در نهج البلاغه از زبان حضرت علی آمده است: (و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها ثم تداککتم علی تداک الهمیم علی حیاضها یوم وردھا)^{۱۶} یعنی: «دستم را برای بیعت، باز می‌کردید و من، دستم را می‌بستم؛

^{۱۳} محمد بن علی قمی، از علمای به‌نام شیعه که در قم زاده شد و در ری درگذشت؛ کتاب‌های زیادی دارد؛ از جمله: کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌های شیعیان در موضوع علم حدیث است.

^{۱۴} الاعتقادات از قمی، ص ۱۱۱.

^{۱۵} تلخیص الشافی، ۴/ ۱۳۱؛ بحار الانوار ۸/ ۳۶۸.

^{۱۶} نهج البلاغة شرح محمد عبده ص ۴۳۰.

شما، دستم را به سوی خود می کشیدید و من، آن را می گرفتم و سپس همانند شتران تشنه که به سوی آبشخور، هجوم می برند، به سوی من شتافتید.» این، دلیلی است بر این که علی علیه السلام از پذیرش امامت و عهده داری امور مسلمانان، گریزان بوده است.

۴- در نهج البلاغه، گفتاری از حضرت علی علیه السلام آمده است که به بیان مسأله ی خلافت و امامت، می پردازد: (رضینا عن الله قضائه، و سلمنا لله أمره ... فنظرت فی أمری فإذا طاعنی سبقت بیعتی إذ الميثاق فی عنقی لغيری)^{۱۷} یعنی: «به خواسته های الهی، خرسند هستیم و امر الهی را به خدا می سپاریم.... من، در کار خودم نگریستم و (پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که) باید بر اساس پیشینه ی اطاعت و حرف شنوی خود نسبت به بیعت، عمل بکنم که بستن میثاق با خلیفه ای غیر از من، بر گردن من است.»

کاملاً روشن است که علی به تقدیر الهی درباره ی به خلافت رسیدن ابوبکر رضی الله عنه خرسند بوده است؛ از این رو چه جایی برای چانه زنی درباره ی امامت و خلافت نصبی حضرت علی وجود دارد؟ البته برخی از شارحان نهج البلاغه کوشیده اند تا سکوت علی علیه السلام را چنین توجیه نمایند که این روی کرد علی علیه السلام، ناشی از سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که به او دستور داده اند: اگر تعیین امیر به جدال و خونریزی انجامید، سکوت کن!! اولاً باید سند و

^{۱۷} نهج البلاغه، ص ۸۱، خطبه ی ۳۷ / چاپ بیروت به تحقیق: صبحی الصالح؛ نهج البلاغه، شرح

دلیلی برای اثبات درستی این گفتار آورد که آیا واقعاً گفته‌ی پیامبر ﷺ است یا سخنی خودساخته در توجیه بیعت علی با ابوبکر؟ افزون بر این چه توجیهی می‌توان درباره‌ی تناقض این روایت با گفته‌ی ابوعبدالله [معصوم!] داشت که پیش‌تر بیان شد؟

بازنگاهی در تاریخ، حقیقت بیعت علی مرتضیٰ ﷺ با ابوبکر صدیق ﷺ را نمایان می‌کند. علی بحرانی در (منار الهدی) می‌گوید: مهاجران و انصار، با ابوبکر بیعت کردند و علی علیه السلام - نیز با دیدن این صحنه، پیش رفت و با ابوبکر بیعت کرد؛ شاید کسی، این را از روی تقیه بداند؛ اما این گفتار، از زبان علی و در زمانی ایراد شد که او، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان بود و دیگر دلیلی نداشت که از روی تقیه به یادآوری رخدادهای گذشته پردازد و یا به ظاهر سخنی بگوید که بر خلاف نهانش باشد. خود علی ﷺ در این باره فرموده است: (فمشیت عند ذلک إلی أبی بکر فبایعته و نهضت فی تلک الأحداث... فتولی أبوبکر تلک الأمور فسد و یسر و قارب و اقتصد فصحبته مناصحاً و أطعته فیما أطاع الله جاهداً) یعنی: «در آن هنگام به‌سوی ابوبکر رفتم؛ با او بیعت کردم و در آن کارها، دست به کار شدم... ابوبکر عهده‌دار امور شد و به‌راستی و با توان کامل از عهده‌ی امور برآمد و در اداره‌ی امور، میانه‌روی و اعتدال نمود؛ از این‌رو من نیز با خلوص و

خیرخواهی، همراهش شدم و تمام تلاش خود را در فرمان‌برداری از او در آنچه که در پهنه‌ی اطاعت از خدا کرد، به کار بستم.^{۱۸}

علی، همواره در کنار ابوبکر بود. تاریخ، گواه این است که گروهی از مرتدان و سران قبایل مرتد، برای مذاکره به مدینه رفتند تا بلکه خلیفه را در مورد نگرقتن زکات، قانع کنند. نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع‌نگری و بی‌آن‌که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی نهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فرا گرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی نبستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شیخون بزنند).»^{۱۹} ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. وی، برای این

^{۱۸} منار الهدی، نوشته‌ی علی بحرائی، ص ۳۷۳؛ هم‌چنین نگا: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۵۳۲.

^{۱۹} تاریخ طبری (۶۴/۴)

منظور امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عیدالله، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود^{۲۰}.

۲۰ این موضوع را بنگرید در: شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۲۲۸/چاپ تبریز؛ همچنین در کتاب: الشيعة وآل البيت/احسان المهي ظهير/ص ۷۱.

صحابه از نگاه علی مرتضی

علی در بسیاری از موارد، به تعریف از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ به ویژه ابوبکر، عمر و عثمان پرداخته و با آنان ابراز محبت نموده است:

۱- در نهج البلاغه آمده است که عمر، آن هنگام که آهنگ اعزام نیرو به ایران نمود، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نظرخواهی کرد؛ علی رضی الله عنه در پاسخ عمر رضی الله عنه فرمود: (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا قِلَّةِ وَهُوَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَجَنَدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثَمَا طَلَعَ وَنَحْنُ عَلَى مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ قَالَ عَزَّاسُمَهُ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ وَتَلَى الْآيَةَ.. وَاللَّهُ تَعَالَى مُنْجِزُ وَعْدِهِ وَنَاصِرُ جُنْدِهِ، وَمَكَانَ الْقِيمِ بِالْأَمْرِ فِي الْإِسْلَامِ مَكَانَ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَرَبٌّ مُتَفَرِّقٌ لَمْ يَجْتَمِعْ وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ، فَكُنْ قُطْبًا وَاسْتَدِرْ الرِّحَى بِالْعَرَبِ وَأَصْلُهُمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ؛ فَإِنَّكَ إِنْ شَخِصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْقَضَتْ عَلَيْكَ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهْمَ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنْ الْأَعَاجِمُ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا قَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعُهُمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدْدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ

نقاتل فیما مضی بالکثرة و إنما کنا نقاتل بالنصر و المعونة) یعنی: «پیروزی یا شکست اسلام، به فراوانی یا کمی مجاهدان نیست؛ اسلام، دین خدا است که آن را پیروز گردانید و نیز سپاه خدا است که آن را آماده و یاری کرد و بدین سان اسلام، به آن جا رسید که رسید و پرتو افکند، آن جا که طلوع نمود. ما، به این وعده‌ی الهی که خلافت و فرمانروایی زمین، از آن مؤمنان است، باور و امید داریم؛ چرا که خدای متعال، به وعده‌اش عمل می‌کند و سپاهش را یاری می‌رساند. در اسلام، جایگاه رهبر و خلیفه، همانند رشته‌ای است که مهره‌ها را در کنار هم نظم و ترتیب می‌دهد و اگر این رشته، پاره شود، مهره‌ها نیز از هم جدا و پراکنده می‌شوند و چه بسا هرگز در کنار هم قرار نگیرند. هر چند که اینک عرب‌ها (و مجاهدان لشکر اسلام) از نظر تعداد، اندک هستند، اما (به سبب برخورداری از نعمت و قدرت ایمان و) اسلام، بسیار و فراوانند و با اتحاد و هم‌سویی، قدرتمند می‌باشند. تو (ای عمر)، همانند محور آسیاب، مجاهدان عرب را اداره و رهبری کن و بدون حضور در جنگ، آنان را در میدان نبرد به کار بگیری؛ چرا که اگر تو، شخصاً به جنگ ایران بروی و از مدینه بیرون شوی، مخالفان از هر سوی زمین می‌شورند و بدین سان سرزمین‌ها (ی خلافت اسلامی) از هر سو و کرانه‌ای سقوط می‌کند و این چنین پرداختن به قلمروی که پشت سر می‌نهی، از فتح سرزمین‌های پیش رویت، مهم‌تر می‌گردد. (رفتن شخص تو برای جهاد با ایرانیان، این پیامد را نیز به دنبال دارد که) عجم‌ها با دیدن در میدان نبرد، می‌گویند:

این، اصل و فرماندهی عرب‌هاست، اگر کارش را بسازیم، آسوده‌خاطر می‌شویم و همین، باعث می‌شود با تهاجماتی پیاپی، (به قصد نابودی اسلام و پراکندگی مسلمانان) در کشتن تو، طمع ورزند. در این باره که از حرکت کفار، برای جنگ با مسلمانان گفتی، (نظرم، این است که) خدای پاک و بلندمرتبه، از این کارشان، بیش از آن چه تو، ناخشنودی، ناخشنود می‌باشد و خود آن خدای متعال، در تغییر دادن آن چه که ناخوشایند اوست، توانا تر است. آن چه از فراوانی دشمن گفتی، باید به خاطر بیاوری که ما، در گذشته با تکیه بر فرونی و فراوانی مجاهدان نمی‌جنگیدیم و تنها با نصرت و یاری الهی، جهاد می‌کردیم.^{۲۱} انتظار می‌رود: شما، خواننده‌ی گرامی، با دقت نظری که زبیده‌ی هر پژوهش‌گری است، به دغدغه و نگرانی علی مرتضی علیه السلام درباره‌ی خطر احتمالی شهادت عمر فاروق رضی الله عنه و پیامدهای ناگوار آن در بروز نابسامانی در نظام اسلامی، توجه کنید.

۲- در نهج البلاغه آمده است: عمر رضی الله عنه، برای شرکت در جهاد با رومیان، از علی رضی الله عنه نظر خواست و چنین پاسخ شنید: (و قد توکل الله لهذا الدین بإعزاز الحوزة و ستر العورة؛ والذي نصرهم و هم قليل لا يتصرون و منهم و هم قليل لا يمتنعون حی لا يموت، إنک متی تسر إلى هذا العدو بنفسک فتلقهم فتکب، لا تکن للمسلمین کأنفة دون أقصى بلادهم لیس بعدک مرجع يرجعون إليه. فابعث إلیهم رجلاً مجرباً و احفز معه أهل البلاء و النصيحة،

^{۲۱} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۳۹

فإن أظهر الله فذاك ما تحب، وإن كانت الأخرى، كنت رذءاً للناس و مثابة للمسلمين)^{۲۲} ترجمه: «خداوند، به پیروان دین اسلام، وعده داده که قلمرو اسلامی را نیرومند و غالب بگرداند و رخنه‌های نفوذ دشمن را پوشیده بدارد. سوگند به‌خدایی که مسلمانان را در روزگار کمی و در آن زمان که امیدی به پیروزی نداشتند، یاری نمود و سوگند به‌خدایی که از آنان در آن زمان که یارای دفاع از خود را نداشتند، پشتیبانی کرد و سوگند به‌خدای همیشه زنده و پاینده‌ای که هرگز نمی‌میرد، هرگاه خود، به جنگ دشمن بروی و شخصاً رویاروی دشمن قرار بگیری و آسیبی بینی، مسلمانان، دیگر در هیچ جایی از قلمرو اسلامی و در دورترین نواحی آن، حامی و حمایت‌گری برای خود نمی‌یابند که پیرامونش فراهم آیند و پس از تو دیگر مرجعی نمی‌بینند که به او روی آورند. از این‌رو مردی کارآزموده، به سوی دشمنان - به عنوان فرماندهی لشکر اسلام - روانه کن و مردان جنگاور و خیرخواه را با او همراه نما. در این صورت، اگر خدا، اسلام و مسلمانان را پیروزی داد که این، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر قضیه، چیز دیگری شد [و مسلمانان، در جنگ با رومیان شکست خوردند] تو، پناه و یاور مردان و مرجع مسلمانان خواهی بود [و به کارها و امور مسلمانان سر و سامان خواهی داد].

^{۲۲} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۲۸

ای مسلمان با انصاف! بنگر و بیندیش که علی مرتضی‌علیه‌السلام، چگونه عمر فاروق‌علیه‌السلام را پناه و مرجع مسلمانان دانسته‌اند.. چگونه امکان دارد: علی حق طلب، در حق عمر سخنانی بگویند که قلباً به آن باور ندارند؟ شاید هم علی، واقعاً مصلحت‌اندیشی یا تقیه کرده است.. قضاوتش با شما.

۳- در نهج البلاغه یکی از نامه‌های علی مرتضی به معاویه رضی الله عنهما بدین شکل آمده است: (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان علي ما بايعوهم عليه؛ فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد و إنما الشورى للمهاجرين والأنصار؛ فإن اجتمعوا علي رجل و سموه إماماً كان ذلك لله رضي فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلي ما خرج منه فإن أبي قاتلوه علي اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى)^{۲۳} ترجمه: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این رو آن که در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمین-در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور- از آن مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده‌گیری و یا نوآوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به

^{۲۳} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۶

آن چه که از آن برون رفته، باز می گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می جنگند؛ چرا که او راه غیرمؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می کشاند که در پیش گرفته است.»

مواردی که از این نامه ی علی مرتضی، روشن می شود، عبارتست از:

- مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از دیدگاه علی رضی الله عنه.
- همسانی در چگونگی به خلافت رسیدن علی رضی الله عنه و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این رو اگر سقیفه ی بنی ساعده، به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه و شورای عمر رضی الله عنه برای تعیین خلیفه، دسیسه ای برای تحقق اهداف عده ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی رضی الله عنه که همسان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن حضرت علی مرتضی را تداوم توطئه ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)
- تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی رضی الله عنه در آن روزگار، شورای مهاجرین و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می پردازد. (چنانچه در خطبه ی ۱۶۸ نهج البلاغه به شرح محمد عبده نیز به همین نکته اشاره شده است).

- رضایت خدا، در حرف شنوی از خلیفه‌ی تعیین شده از سوی شورای مهاجرین و انصار است..

۴- در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام فرمود: (لله بلاء فلان لقد قوم الأود و داوی العمد و أقام السنة و خلف البدعة و ذهب نقی الثوب قليل العیب أصاب خیرها و اتقى شرها أدى لله طاعة و اتقاه بحقه رحل و ترکهم فی طرق متشعبة لا یهتدی إليها الضال و لا یستیقن المهتدی)^{۲۴} ترجمه: «خدا، فلانی را در آزمایشی که کرد، جزای خیر دهد؛ او، کجی‌ها را راست کرد و علت‌ها را درمان نمود؛ سنت را بپا داشت و بدعت‌ها را پس‌پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی در گذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود؛ خود رفت و مردم را در راه‌های پراکنده، برجا گذاشت که بدین سان نه گمراه، توان ره‌یابی به راه درست را داراست و نه هدایت‌یافته به درستی راهی که رفته، اطمینان دارد.»

توضیح: پدیدآورنده‌ی نهج البلاغه، به‌خاطر پاس‌داشت باورهای مذهبی خود، لفظ **ابوبکر** یا **عمر** را از متن خطبه‌ی علی، برداشته و به‌جای آن، کلمه‌ی فلانی را گذاشته است؛ از این رو شارحان نهج البلاغه در این که

^{۲۴} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۲۰.

در اصل خطبه‌ی امام علی علیه السلام، لفظ ابوبکر بوده یا عمر، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند؛ البته بیش‌تر شارحان، وجود واژه‌ی ابوبکر را در این خطبه، ترجیح داده‌اند. البته آغاز خطبه بدین شکل نیز روایت شده که: (لله بلاد فلان)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شارح شیعیه و معتزلی نهج البلاغه در شرحی که بر نهج البلاغه [ج ۱۲، ص ۳] نوشته، چنین نگاشته است: «منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می‌باشد؛ من، نسخه‌ی خطی نهج البلاغه را که به خط گردآورنده‌ی آن یعنی رضی ابوالحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود.» ابن‌ابی‌الحدید، هم‌چنین می‌گوید: «در این باره از ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید علوی پرسیدم؛ او، نیز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است). گفتم: (آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این گونه از عمر، تعریف کنند؟) ابوجعفر گفت: (آری)» ابن‌ابی‌الحدید، در ج ۲/ص ۴ نیز می‌گوید: «زمانی که امیرالمؤمنین، بر این نکته باور و تأکید دارد که: عمر، (سنت را پیا داشت و بدعت‌ها را پس پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی در گذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود...)» گویی به نهایت توصیف و تعریف می‌پردازد. البته برخی کوشیده‌اند تا این گونه تعریف و تمجید را استراتژی امام علیه السلام برای جلب توجه مردم و به قصد ایجاد حس خوش‌بینی در آنان، نسبت به خود قلمداد کنند!! بر هیچ بانصافی، فریبندگی و

دروغ‌پردازی چنین توجیهی درباره‌ی تعریف امام علی از ابوبکر یا عمر، پوشیده نمی‌ماند... چرا که اصلاً امکان ندارد، امامی معصوم!! برای رسیدن به پاره‌ای از مقاصد، دروغ بگوید و به ترویج و نشر باطل پردازد... برخی هم کوشیده‌اند تا تعارض این تعریف و تمجید را با باورها و کینه‌ورزی‌های خود به ابوبکر و عمر، طور دیگری توجیه نمایند و چنین وانمود کنند که منظور از فلانی در این خطبه، سلمان فارسی رضی الله عنه می‌باشد... با انصاف تمام به این توجیهات و بلکه فریب‌کاری‌ها توجه کنید و با نقد و پژوهشی عالمانه میزان درستی این ادعا را ارزیابی نمایید. یکی از بزرگ‌ترین شیوخ شیعه به نام میثم بحرانی^{۲۵} در توجیه این خطبه، می‌نویسد: «این جا سؤالی برای شیعیان به وجود می‌آید که این گونه تعریف و تمجیدها درباره‌ی ابوبکر و عمر، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به خاطر غضب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از این رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر کینه‌ورزی به ابوبکر و عمر، نادرست می‌باشد.» وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر را درست می‌پنداشتند؛ امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید،»^{۲۶} کاملاً واضح است که نمی‌توان با تحریف الفاظ و معانی، حقیقت را پنهان کرد.

^{۲۵} میثم بن علی البحرانی (کمال الدین) یکی از شیوخ امامیه و از بحرین بوده است؛ وی، در سال ۶۷۹ در بحرین درگذشت. شرحی بر نهج البلاغه نیز دارد. نگا: (معجم المؤلفین: ۵۵/۱۳).

^{۲۶} نهج البلاغه، به شرح میثم بحرانی، ج ۴، ص ۹۸.

چنین تفسیرها و توجیهاتی، ره آوردی جز این ندارد که گویا علی، به ظاهر چیزهایی می گفته که در دل به آن باور نداشته است! (نعوذ بالله) البته تقیه، از نگاه شیعیان سلاح مصلحت اندیشی و بخشی از ایمان است و اصلاً به پندار اهل تشیع - همین تقیه بود که باعث شد تا حق علی را بخورند و پایمال کنند و او، هیچ نگوید!! به حریم خانه اش تجاوز کنند و او، ساکت بنشیند!! طناب بر گردنش بیندازند و آخ نگوید!! زنش را بکشند و او، گذشته از آن که به مقابله و دفاع برنخیزد، بلکه این چنین به تعریف و تمجید از قاتلان همسرش نیز پردازد!! کدامین رادمرد، در برابر این همه زورگویی و ستم، ساکت می نشیند؟! قطعاً علی علیه السلام از این همه نامردی بدور است؛ او، کسی بود که در دفاع از حق هیچ هراسی نداشت. یا شاید هم... (نعوذ بالله). قضاوت با شما..

۵- هم چنین این همه ستم در حق علی علیه السلام و خانواده اش صورت می گیرد و باز او، دخترش ام کلثوم را در ازدواج عمر رضی الله عنه در می آورد؟! (رجوع کنید به: فروع کافی - کتاب طلاق، باب المتوفی عنها زوجها - ج ۶، ص ۱۱۵-۱۱۶) امام علی، هم چنین فرزندانانی داشته که آنان را ابوبکر، عمر و عثمان نامیده است؛ رجوع کنید به: (کشف الغمة از اربلی و نیز الإرشاد از شیخ مفید)

۶- در نهج البلاغه از زبان علی علیه السلام، درباره ی عثمان رضی الله عنه این چنین آمده است: (والله ما أدری ما أقول لك؟ ما أعرف شيئاً تجهله و لا أدلك علی

أمر لا تعرفه، إنك لتعلم ما نعلم ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه و لا خلونا بشيء فنبلغه، و قد رأيت كما رأينا و سمعت كما سمعنا و صحبت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كما صحبتنا و ما ابن قحافة و لا ابن الخطاب بأولى لعمل الحق منك و أنت أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه و سلم و شيجة رحم منهما و قد نلت من صهره مالم ينالا^{۲۷} یعنی: «به خدا سوگند که نمی دانم با تو چه بگویم؟ چیزی نمی دانم که تو، ندانی و تو را به کاری راه نمایی نمی کنم که تو، آن را شناسی؛ به تحقیق که تو، می دانی آن چه را که ما می دانیم؛ ما، از تو به چیزی پیشی نگرفته ایم که اینک تو را از آن باخبر سازیم و چیزی را در نبود تو، نیافته ایم که اکنون، آن را به تو ابلاغ نماییم؛ تو، نیز همانند ما [سنت و رهنمود پیامبر را] دیدی و شنیدی و هم چون ما، با رسول خدا مصاحبت کردی. ابوبکر و عمر در پهنه ی عمل به حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند؛ چرا که تو، نسبت به آن ها به رسول خدا نزدیک تر بودی و خویشاوندی بیش تری با پیامبر داشتی؛ تو، از آن جهت که داماد پیامبر شدی، نزدیکی بیش تری به پیامبر یافتی که آنان، نیافتند...» در ادامه ی همین خطبه آمده است: «من، تو را سوگند می دهم که امام کشته ی این امت نباشی؛ چرا که پیش از این گفته می شد: (در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی، با آن مشته و نابسامان خواهد گردید؛ فتنه و فساد، تا آن جا در

^{۲۷} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه ی ۱۵۸

میانشان گسترش خواهد یافت که حق و باطل را نخواهند شناخت و در فتنه‌ها غوطه‌ور خواهند گشت.»

در این تعریف و تمجید عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه از سوی علی مرتضی رضی الله عنه بیندیشید و بنگرید که علی رضی الله عنه می‌گوید: «ابوبکر و عمر در پهنه‌ی عمل به حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند.» گویا علی رضی الله عنه، به وضوح نشان می‌دهد که ابوبکر و عمر، برحق بودند و به عثمان، این را می‌گوید که: با توجه به ویژگی‌هایی که تو داری، بیش از ابوبکر و عمر، باید عمل کردی راست و درست داشته باشی. اینک از دل‌دادگان علی رضی الله عنه باید پرسید: آیا ناسزاگویی به خلفا، پیروی راستین علی مرتضی است و آیا درست است که حب علی رضی الله عنه را به بغض سایر خلفا معنا کرد و محبت به علی رضی الله عنه را در دشنام‌گویی به بزرگان صحابه، نشان داد؟

۷- در یکی از شروح نهج البلاغه آمده است: «زمانی که عثمان در خانه‌ی خودش، به محاصره در آمد، علی با دست و زبانش به دفاع از عثمان پرداخت.»^{۲۸}

۸- در نهج البلاغه در تعریف از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: (لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم فما أرى أحدا يشبههم منكم لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً و قد باتوا سجداً و قياماً

^{۲۸} نهج البلاغة به شرح بحرانی، ج ۴/ص ۳۵۴.

یراوحون بین جباههم و خدودهم یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کأن بین أعینهم ركب المعزی من طول سجودهم، إذا ذکر الله همزت أعینهم حتی ابتلت جیوبهم و مادوا کما یمید الشجر یوم الريح العاصف خوفا من العقاب ورجاء للثواب)^{۲۹} ترجمه: «من، اصحاب محمد ﷺ را دیدم؛ اما هیچ یک از شما را ندیدم که همانندی و شباهتی به آنان داشته باشد؛ آن‌ها، شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که [از عبادت شب] موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می‌گذراندند؛ میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیش‌گاه خدا، بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری بازگشتشان به سوی خدا، طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمانشان (پیشانی‌شان) از کثرت و طول سجده، همانند زانوی بز، پینه بسته بود؛ هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آمد، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌هایشان، تر می‌شد و از بیم گرفت الهی و از امید به پاداش پروردگار، به سان درخت به هنگام وزش باد تند، می‌لرزیدند.»

۹- یاران رسول خدا ﷺ از زبان علی رضی الله عنه، این چنین تعریف شده‌اند: (أین القوم الذین دعوا إلی الإسلام فقبلوه وقرؤوا القرآن فأحکموه و هیجوا إلی القتال فولّھوا ولّہ اللقاح إلی أولادھا، و سلبوا السیوف أغمادھا و أخذوا بأطراف الأرض زحفاً زحفاً و صفاً صفاً، بعض هلك و بعض نجا، لا یشرون

^{۲۹} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۹۲

بالأحياء و لا يعززون بالموتى، مر العيون من البكاء خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الألوان من السهر، على وجوههم غبرة الخاشعين، أولئك أخوانى الذاهبون، فحق لنا أن نظماً إليهم ونعض الأيدي على فراقهم)^{۳۰} یعنی: «کجايند کسانى که به اسلام فرا خوانده شدند و پذيرفتند؛ قرآن خواندند و آن را اجرا کردند و هنگامى که به جهاد، فرا خوانده شدند، همانند شترى که به سوى بچه‌هايش مى‌شتابد، با عشق تمام شمشيرها از نيام کشيدند و گرداگرد زمين را گروه گروه و دسته دسته، فتح کردند؛ برخى شهيد شدند و بعضى هم نجات يافتند؛ آنان، هرگز از زندگان (و زنده ماندن در ميدان جهاد) شادمان نمى‌گشتند و در مرگ شهدا، تعزيت نمى‌گفتند؛ چشم‌هايشان، با گريه‌هاى طولانى از ترس خدا، فروهشته و ناراحت شده و شکم‌هايشان، از روزه‌دارى لاغر گشته بود؛ لب‌هايشان، از فراوانى دعا، خشکيده و چهره‌هايشان از شب‌زنده‌دارى، زرد گشته و بر آن، غبار و نماى خاشعان، نشسته بود. آن‌ها، برادران من بودند که رفتند؛ زينده است که ما، تشنه‌ى اعمال و محبت آنان، باشيم و از اندوه فراقشان، دست حسرت بگزينيم.»

۱۰- نهج البلاغه، آکنده از رواياتى است که از دشنام گويى به صحابه و نیز تکفير و تفسيق آنان، بر حذر مى‌دارد؛ حتى از ناسزاگويى به کسانى که در

^{۳۰} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ي ۱۱۵

جنگ صفین بودند نیز منع می‌کند. در نهج البلاغه عنوانی با این موضوع، باب شده است: (و من کلام له علیه السلام و قد سمع قوما من أصحابه یسبون أهل الشام آیام حربهم فی صفین) یعنی: از سخنان امام علی علیه السلام است که چون گروهی از یارانش را دید که در جنگ صفین، شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: (إنی أکره لکم أن تکونوا سباین و لکنکم لو وصفتهم أعمالهم و ذکرتم حالهم، کان أ صوب فی القول و أبلغ فی العذر و قلت مکان سبکم إیاهم: اللهم احقن دماءنا و دماءهم و أصلح ذات بینا و بینهم و اهدهم من ضلالتهم حتی یعرف الحق من جهله و یرعوی عن الغی و العدوان من لهج به)^{۳۱} ترجمه: «من، ناپسند می‌دانم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ اگر شما، کردارشان را توصیف می‌کردید و یا حالاتشان را بازگو می‌نمودید، در پهنه‌ی گفتار، شایسته‌تر و در عذر و بهانه، رساتر بود؛ هم‌چنین بود اگر به جای دشنام‌گویی به ایشان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و ایشان را محفوظ بدار و میان ما و آنان، اصلاح فرما و آنان را از کج‌روی، به راه راست هدایت نما تا بی‌خبران از حق، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، از سرکشی و ستیزه‌گری باز آیند.»

۱۱- در نهج البلاغه در باب نامه‌های امام به شهرهای دور برای بیان ماجرای جنگ صفین، چنین آمده است: (و کان بدء أمرنا أنا التقینا و القوم

^{۳۱} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۹۹

من أهل الشام و الظاهر أن ربنا واحد و دعوتنا في الإسلام واحدة و لا نستزيدهم في الإيمان بالله و التصديق برسوله و لا يستزيدوننا و الأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان و نحن منه براء^{۳۲} یعنی: «آغاز کار میان ما و شامیان چنین بود که ما و گروهی از ایشان، با هم روبرو شدیم؛ روشن است که پروردگار ما، یکی است؛ پیامبران، یکی است و ادعای ما در اسلام و مسلمانی، یکی است؛ ما، در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش، خود را برتر از آنان نمی‌دانیم و آنان نیز در این امر، خود را از ما برتر نمی‌دانند و اسلام و مسلمانی ما، یکی است و تنها اختلافی که با هم داشتیم، بر سر خون‌خواهی عثمان بود و ما، از ریختن خون عثمان بدور هستیم.» در ادامه‌ی این نامه، چگونگی اختلاف امام علی و معاویه رضی الله عنهما نیز شرح داده شده است. در متن نامه، تصریح می‌شود که: «ما، به آنان گفتیم: بیایید با خاموش کردن آتش جنگ و آرام کردن مردم، چاره‌سازی کنیم تا کار مسلمانان، استوار شود و بدین سان متحد و یک‌پارچه گردند و ما، برای اجرای عدالت (و مجازات قاتلان عثمان مظلوم) و قرار دادن حق بر جایش، نیرو یابیم. البته شامیان بر این باور بودند که: باید بی‌درنگ و بدون فاصله، چاره‌سازی کنیم و این چنین پیشنهاد ما را نپذیرفتند و جنگ در گرفت، ادامه یافت و آتش آن، زبانه کشید.»

^{۳۲} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۵۸.

علی علیه السلام، هیچ یک از کسانی را که با او جنگیدند - حتی خوارج! - را کافر ندانست؛ از آنان غنیمت نگرفت و فرزندانشان را به اسارت و غلامی در نیاورد و اصلاً درباره‌ی آن‌ها چنین حکم نکرد که آنان، مرتد و ازدین برگشته هستند. بلکه همواره می‌کوشید تا از طلحه و زبیر رضی الله عنهما و دیگر کسانی که نه از روی خیره‌سری، بلکه به خاطر اجتهاد و یا برداشت شخصی، با او درگیر شدند، خشنودی بطلبد. علی مرتضی علیه السلام طلحه و زبیر و نیز معاویه و هوادارانش را مسلمان می‌دانست؛ از روایات درست، چنین برمی‌آید که جارچی ایشان، در روز جمل، بانگ بر می‌آورد که: (هر یک از نیروهای مخالف که از جنگ گریخته، تعقیب و کشته نشود؛ زخمی و مجروحی که قدرت دفاع ندارد، آسیب نبیند و به قتل نرسد؛ هیچ مالی به غنیمت گرفته نشود).^{۳۳} در نامه‌ی چهاردهم نهج البلاغه نیز چنین دستوری از سوی حضرت علی صادر شد. در این نامه افزون بر این آمده است که: «کاری به زنان مخالفان نداشته باشید، هر چند آبروی شما بریزند و به شما و امیرانتان ناسزا بگویند... زیرا در روزگاری که آنان، مشرک بودند، به ما دستور داده می‌شد که دست از آنان بداریم (تا چه رسد به اکنون که آنان، مسلمان هستند).» علی مرتضی علیه السلام هم چنین درباره‌ی هواداران معاویه علیه السلام که در جنگ کشته شدند، فرموده است: (إنهم جميعا مسلمون ليسوا كفارا ولا منافقين)^{۳۴} یعنی: «همه‌ی آن‌ها مسلمانند و کافر و منافق نیستند.» این روایت، در

^{۳۳} نگا: أصول مذهب الشيعة، نوشته‌ی دکتر ناصر القفاري.

^{۳۴} منهاج السنة ۴ / ۱۸۱.

کتاب‌های معتبر شیعیان نیز آمده است. به روایتی در این زمینه توجه کنید: (عن جعفر عن أبيه أن علياً - عليه السلام - لم يكن ينسب أحداً من أهل حربهِ إلى الشُّرك ولا إلى النِّفاق و لكنه يقول: هم بغوا علينا)^{۳۵} ترجمه: «جعفر از پدرش روایت کند که: علی - علیه السلام - به هیچ یک از کسانی که با او جنگیدند، نسبت کفر و نفاق نمی‌داد و بلکه می‌فرمود: آنان، از ما نافرمانی کردند.»

در نهج البلاغه ضمن وصف یاران رسول خدا ﷺ، هدف مبارزه با شامیان نیز بیان می‌شود: (و لَكُنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَ الشَّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خِصْلَةٍ يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعْنًا وَ نَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغْبَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سَوَاهَا)^{۳۶} یعنی: «امروز با پیدایش زنگارها، کجی‌ها و تفسیرها و توجیهات دروغین در دین اسلام، به جنگ با برادران مسلمان خود کشیده شدیم؛ از این رو هرگاه احساس کنیم چیزی باعث می‌شود که خداوند، ما را یک‌پارچه بگرداند و نابسامانی ما را رفع نماید و با وجود آن می‌توانیم به هم نزدیک شویم و مانده‌ی پیوندمان را استوار گردانیم، به آن ویژگی، روی می‌آوریم، آن را گرفته و از جدایی و درگیری دست می‌کشیم.»

^{۳۵} قرب الإسناد، ص ۶۲؛ وسائل الشیعة ۱/۶۲.

^{۳۶} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۱۶

نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش

علی مرتضی علیه السلام در بسیاری از موارد به نکوهش و انزجار از کسانی پرداخته که مدعی پیروی از او بودند و در عین حال، از دستوراتش سرپیچی کردند. در نهج البلاغه، متون زیادی در این باره آمده که بخشی از آن را یادآوری می‌کنیم:

۱- (لوددت أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم فأخذ مني عشرة منكم و أعطاني رجلا منهم، يا أهل الكوفة منيت منكم بثلاث و اثنتين صمّ ذوو أسماع و بكم ذوو كلام و عمى ذوو إبصار)^{۳۷} یعنی: «به خدا سوگند، دوست دارم معاویه، شما را با نفرات خود، همانند مبادله‌ی درهم و دینار، عوض کند؛ ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنان را به من، دهد؛ ای کوفیان! به سه چیز و دو چیز شما گرفتار شده‌ام که شما، کرهایی با گوش شنوا و گنگ‌هایی با زبان گویا و کورانی با چشم بینا هستید...»

۲- در نهج البلاغه آمده است: (اللهم إني مللتهم و ملوني و سئمتهم و سئموني فأبدلني بهم خيرا منهم و أبدلهم بي شرا مني...) ^{۳۸} یعنی: «خدایا! من (از بس که یاران خود را پند دادم)، آنان را خسته کردم و آن‌ها نیز (باید و شاید پندپذیر نبودند و) خسته‌ام کردند و بدین‌سان آن‌ها، از من به ستوه

^{۳۷} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۹۲

^{۳۸} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۴

آمدند و من، از آنان، به ستوه آمدم و ملول شدم؛ از این رو به جای آنان، افرادی بهتر به من، عنایت کن و به جای من، کسی بدتر، به آنان بده...»

۳- در نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام، کوفیان را این چنین نکوهش کرده است: (یا أشباه الرجال و لا رجال! حلوم الأطفال و عقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم و لم أعرفكم معرفة -والله- جرّت ندماً و أعقبت سداً. قاتلكم الله لقد ملأتم قلبي قيحا و شحنتم صدري غيظا و جرعتموني نغب التهمام أنفاساً و أفسدتم على رأيي بالعصيان والخذلان)^{۳۹} یعنی: «ای مردنمایان نامرد! ای کودکان صفتان بی خرد و ای کسانی که عقل هایتان به عروس های حجله نشین، می ماند! بسیار دوست داشتم که شما را هیچ گاه نمی دیدم و نمی شناختم! به خدا سوگند که آشنایی با شما، به پشیمانی و اندوه، انجامید؛ خدا، شما را بکشد که دلم پر خون و سینه ام مالا مال خشم و اندوه گردید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و بی توجهی به من، تدبیرم را به تباهی کشانید.»

سیرت علی مرتضی علیه السلام، سرشار از گفته ها و کرده هایی است که با بسیاری از اقوال و کردار خیلی از مدعیان محبت آن حضرت، در تعارض قرار دارد و بلکه سیرت آن حضرت علیه السلام نشان انزجار و براءت از چنین مدعیانی است که دم از پیروی از او می زنند و در عمل، با او مخالفت

^{۳۹} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه ی ۲۶

می‌کنند. (این موضوع را بنگرید در خطبه‌های: ۳۸، ۶۵، ۲۶، ۳۳، ۲۸، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۱۷، ۱۶۸ و ۱۰۲)

حذر داشت و زهار علی مرتضی از غلو

۱- در نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را مخاطب قرار داد و فرمود: (لولا أنك أمرت بالصبر و نهیت عن الجزع لأنفدنا عليك ماء الشؤون)^{۴۰} یعنی: «اگر شما، به شکیبایی دستور نمی‌دادید و از بی‌صبری و بی‌تابی، نهی نمی‌کردید، آن‌قدر در غم فراقتان می‌گریستیم که اشک‌هایمان تمام می‌شد و چشم‌هایمان می‌خشکید...»

۲- در نهج البلاغه از زبان علی مرتضی علیه السلام آمده است: (من ضرب یدہ علی فخذہ عند مصیبتہ حبط أجره)^{۴۱} یعنی: «هر آن کس که هنگام مصیبت، بر رانش بزند، اجر (ی که در صبر و شکیبایی بر مصیبت در انتظار اوست)، از بین می‌رود.»

در بسیاری از آیات قرآن نیز به اهمیت صبر و شکیبایی در رخ‌دادهای ناگوار و مصیبت‌ها اشاره شده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل کرد صحابه رضی الله عنهم و از جمله حضرت علی علیه السلام، بیان‌گر اهمیت این موضوع و نیز چگونگی تحمل

^{۴۰} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۲۷.

^{۴۱} نهج البلاغه، شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸/ص ۳۴۲.

مصایب می‌باشد. بررسی علمی و دقیق این موضوع، پژوهشی جداگانه می‌طلبد و ما، در این جا تنها به طرح این پرسش بسنده می‌کنیم که: آیا آن چه برخی از شیعیان، در عزاداری‌ها انجام می‌دهند، از نگاه امامان شیعه نیز مشروعیت داشته است؟

۳- در نهج البلاغه، فرموده‌ی علی مرتضی‌علیه‌السلام نقل شده است که: (و سیه‌لک فی صنفان: محب مفرط یذهب به الحب إلی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض إلی غیر الحق و خیر الناس فی حالا النمط الأوسط فالزموه و الزمو السواد الأعظم بأن ید الله علی الجماعة و إیاکم و الفرقة)^{۴۲} یعنی: «دو گروه، نسبت به من هلاک می‌شوند: دوستی که در محبت من، زیاده‌روی کند و به باطل کشانده شود و دشمنی که در کینه‌توزی با من، افراط نماید و به غیرحق، درآید. بهترین مردم، نسبت به من گروه معتدل و میانه‌رو هستند؛ تأکید می‌کنم که از این گروه باشید و همراهی با گروه بزرگ امت اسلامی را بر خود لازم بگیرید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه و جدایی از گروه بزرگ مسلمانان پرهیزید.»

۴- در نهج البلاغه، گفتاری از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام نقل شده که در موضوع عصمت امامان، در خور بازنگری و کنکاش است: (لا تخالطونی بالمصانعة و

^{۴۲} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۲۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۸/ص ۱۱۲.

لا تظنوا بی استقلا فی حق قیل لی و لا التماس إعظام النفس بأنه من استقل الحق أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه؛ فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فإنی لست فی نفسی بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلی)^{۴۳} [نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ۵۷۸/۲ چاپ مؤسسه‌ی المعارف بیروت] یعنی: «با من با تملق و ظاهرسازی رفتار نکنید و گمان نبرید که اگر به من، سخن یا پیشنهاد حقی گفته شود، بر من سنگین تمام می‌گردد و مپندارید که من، در پی بزرگداشت خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن گفتار حق یا پیشنهاد عدالت، بر او مشکل و گران باشد، عمل کردن به حق و عدالت نیز برایش دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق یا پیشنهاد عدالت، خودداری نکنید که من، خود را فراتر از این نمی‌دانم که اشتباه کنم و یا از آن ایمن باشم.» در نهج البلاغه نامه‌ی امام علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام نیز این چنین آمده است: (فإن أشكل عليك من ذلك فاحمله على جهالتك به فإنك أول ما خلقت جاهلا ثم علمت و ما أكثر ما تجهل من الأمر و يتحير فيه رأيك و يضل فيه بصرک ثم تبصره بعد ذلك)^{۴۴} یعنی: «اگر چیزی بر تو، دشوار و پیچیده شد، آن را از ناآگاهی خود بدان؛ زیرا تو، ابتدا ناآگاه آفریده شدی و سپس چیزهایی، آموختی؛ چه بسیار است اموری که تو، نمی‌دانی و

^{۴۳} نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۲۰۹؛ شرح ابن ابی الحدید ج ۱/۱ ص ۱۰۲.

^{۴۴} نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۳۱.

اندیشه‌ات، درباره‌اش سرگردان و حیران می‌گردد و نگاهت در آن، ره گم می‌کند و سپس به شناخت آن، راه می‌یابی.»

نیز در نهج البلاغه دعایی از زبان علی مرتضی‌علیه‌السلام نقل شده که با خدایش، بدین سان راز و نیاز فرمود: (اللهم اغفر لی ما أنت أعلم به منی فإن عدت فعد علی بالمغفرة؛ اللهم اغفر لی ما وأیت من نفسی و لم تجد له وفاء عندی، اللهم اغفر لی ما تقربت به إلیک بلسانی ثم خالفه قلبی؛ اللهم اغفر لی رمزات الألفاظ و سقطات الألفاظ و سهوات الجنان و هفوات اللسان)^{۴۵} یعنی: «خدایا! مرا بیامرز در آنچه که تو، از من به آن داناتری و اگر دیگر بار به آن عمل بازگشتم و چنان کاری کردم، باز هم مرا مورد مغفرت قرار بده. خدایا! مرا ببخشای از آن پیمانی که در انجام نیکی از سوی خود بستم و از من، وفای به آن را ندیدی؛ خدایا! مرا ببخشای در آنچه که با زبان به تو نزدیکی جستم و با قلب، آن را همراهی نکردم. خدایا! مرا مورد مغفرت خود قرار بده در نگاه‌های اشارت آمیز، سخنان بیهوده، خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان.»

به هر حال، این علی مرتضی‌علیه‌السلام است که این چنین دست به آستان الهی برمی‌دارد و طلب آمرزش می‌کند. جای سؤال است که آیا آنچه از گفتار

^{۴۵} نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۷۴

امام علی علیه السلام و نیز وصیتش به حسن مجتبی علیه السلام و راز و نیازش با خدا آوردیم، منافی عصمت است؟

عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است:

علامه مجلسی، یکی از بزرگ‌ترین استادان شیعه و پدیدآورنده‌ی بحار الانوار می‌گوید: «بدان که امامیه، بر عصمت ائمه -علیهم السلام- از تمام گناهان اعم از کوچک و بزرگ، اجماع کرده‌اند؛ از این‌رو از امامان هیچ گناهی نه عمداً و نه از روی فراموشی و نیز نه به‌خاطر اشتباه در تأویل، صورت نمی‌گیرد.»^{۴۶} مقایسه‌ی درستی این پندار با دعای علی مرتضی را به شما وا می‌گذاریم.

۵- در نهج البلاغه آمده است که علی مرتضی علیه السلام فرمود: (أوصیکم بتقوی الله الذی ألبسکم الریاش و أسبغ علیکم المعاش؛ فلو أن أحدا یجد إلى البقاء سُلماً أو لدفع الموت سبیلاً لکان ذلک سلیمان بن داود)^{۴۷} یعنی: «ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری از خدا سفارش می‌کنم که جامه‌های گران‌بها بر شما پوشانید و اسباب زندگانی شما را فراهم نمود. اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»

^{۴۶} بحار الانوار ۲۵ / ۲۰۹.

^{۴۷} نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۷۵.

این گفتار علی علیه السلام با آن چه کلینی در اصول کافی، باب کرده، در تعارض قرار دارد؛ کلینی، در اصول کافی بابی با این عنوان گشوده است: [أَنَّ الْأَئِمَّةَ (ع) يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَ أُنْهَم لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارِ مَنْهُمْ] یعنی: «ائمه از زمان وفاتشان، خبر دارند و آنان، جز با اختیار خود نمی‌میرند.» آیا این پندار، با آن چه علی مرتضی علیه السلام فرمود، در تعارض قرار ندارد که: «اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»؟!

۶- در نهج البلاغه آمده است که علی مرتضی دربارهی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: (أَرْسَلَهُ عَلِي حِينَ فِتْرَةِ مِنَ الرِّسَالِ... فَقَفَى بِهِ الرِّسَالُ وَخْتَمَ بِهِ الْوَحْيَ)^{۴۸} یعنی: «خداوند، پیامبر را پس از دورانی که دیگر پیامبران نبودند، فرستاد... پس ایشان را پس از سایر پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن رسول خدا، ختم فرمود.» این گفتار علی مرتضی علیه السلام را با آن چه در اصول کافی آمده، مقایسه کنید: (إِنَّ الْحَسَنَ الْعَبَّاسَ الْمَعْرُوفِي كَتَبَ إِلَى الرِّضَا (ع): جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبَرَنِي مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْإِمَامِ؟ قَالَ فَكَتَبَ أَوْ قَالَ: [الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْإِمَامِ: أَنَّ الرَّسُولَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَيَرَاهُ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَرَبَّمَا رَأَى فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ (ع) وَالنَّبِيَّ رَبَّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ وَرَبَّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَلَمْ يَسْمَعْ وَ

^{۴۸} نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی ۱۲۷

الإمام هو الذي يسمع الكلام و لا يرى الشخص^{۴۹}) یعنی: «شخصی به نام حسن عباس، نامه‌ای به امام رضا نوشت که: فدایت شوم؛ چه تفاوتی میان رسول، نبی و امام است؟ امام رضا رحمه الله در پاسخ چنین نوشت یا چنین فرمود که: (تفاوت میان رسول، نبی و امام، از این قرار است: رسول، کسی است که جبرئیل، بر او نازل می‌شود و او نیز جبرئیل را می‌بیند، سخنش را می‌شنود و بر او وحی می‌شود و گاهی در خوابش، همانند خواب ابراهیم علیه السلام را می‌بیند. نبی، گاهی سخن وحی را می‌شنود و گاهی شخص (وحی کننده) را می‌بیند و سخنی نمی‌شنود. امام، کسی است که سخن (وحی) را می‌شنود و کسی را نمی‌بیند.»

در بحار الانوار نیز نوزده روایت آمده که خداوند متعال، با علی علیه السلام سخن گفته و جبرئیل نیز بر علی مرتضی علیه السلام، چیزهایی دیکته کرده است.^{۵۰}

برخی از روایات شیعی، گونه‌های مختلف وحی بر امامان را بیان نموده است؛ از آن جمله گفتاری است منسوب به امام جعفر صادق رحمه الله که: (إن منا لمن ينكت في أذنه و إن منا لمن يؤتى في منامه و إن منا لمن يسمع صوت السلسلة تقع على الطشت (کذا) و إن منا لمن يأتيه صورة أعظم من جبرائيل وميكائيل)^{۵۱}) یعنی: «برخی از ما امامان چنانند که در

^{۴۹} اصول کافی ج ۱/ ص ۱۷۶.

^{۵۰} رجوع کنید به: بحار الانوار ۳۹/۱۵۱-۱۵۷.

^{۵۱} بحار الانوار ۲۶/۳۵۸؛ بصائر الدرجات ص ۶۳.

گوششان چیزی (به عنوان وحی) گفته می‌شود؛ به برخی نیز در خواب چیزی به عنوان وحی داده می‌شود؛ بعضی هم صدایی چون صدای زنجیر می‌شنوند که در تَشت می‌افتد و برای وحی بر عده‌ای از ما، شکلی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، دیده می‌شود.»

بسیاری از روایات مذکور، جایگاه امامان را فراتر از انبیا و پیامبران قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که امامان، در هیچ حالتی نیازمند این نیستند که وحی بر آنان، نازل شود؛ بلکه هر زمان که خودشان تصمیم بگیرند، بر آنان وحی می‌شود. در اصول کافی، این موضوع، باب شده است که: (باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شأوا أن يعلموا علموا)^{۵۲} یعنی: «در بیان این که ائمه - عليهم السلام - هر آن زمان که بخواهند، چیزی بدانند، از آن باخبر می‌شوند.» از این رو گویا نزول وحی بر ائمه، بنا بر خواست الهی نیست؛ بلکه به اراده و خواست امام بستگی دارد. بر خلاف پیامبران که نزول وحی بر آنان، به دست و اراده‌ی خودشان نبود. افزون بر این، امامان، از دیدگاه شیعیان، توان رفتن به عرش را در هر شب جمعه دارا هستند؛ طوری که آن‌جا می‌روند و هر آن‌چه از علوم و اسرار الهی را که بخواهند، فرا می‌گیرند. به روایتی که در این زمینه به ابو عبدالله علیه السلام نسبت داده شده، توجه نمایید: (إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله - صلى الله عليه وآله - العرش و وافى الأئمة - عليهم

^{۵۲} أصول الكافي ۱/۲۵۸.

السلام - معه و وافینا معهم؛ فلا ترد أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد و لولا ذلك لأنفدنا)^{۵۳} یعنی: ابو عبدالله فرموده است: «هرگاه شب جمعه می شود، رسول خدا-صلی الله علیه و آله [و سلم]- به عرش می روند و ائمه-علیهم السلام- نیز با او می روند و ما هم آنان را همراهی می کنیم؛ ارواح ما به بدن هایمان وارد نمی شوند جز با علوم کسب شده و اگر چنین نبود، نیست می شدیم.»

کلینی در اصول کافی، چندین باب گشوده است؛ از جمله: (أن الأئمة - علیهم السلام - ولایة أمر الله و خزنة علمه)^{۵۴} یعنی: «امامان، والیان امور الهی و خزانه داران دانش اویند.» در این باب، شش روایت آمده است.. (أن الأئمة ورثوا علم النبی و جمیع الأنبیاء والأوصیاء الذین من قبلهم)^{۵۵} یعنی: «امامان، وارثان علوم پیامبر خاتم و تمام انبیا و نیز اوصیا و برگزیدگان امت های گذشته هستند.» در این باب هفت روایت، آمده است.. (أن الأئمة یعلمون جمیع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبیاء والرسول - علیهم السلام)^{۵۶} یعنی: «امامان، تمام علومی را که از فرشتگان، انبیا و فرستادگان الهی، بیرون شده، می دانند.» در این باب، چهار روایت آمده است.

^{۵۳} أصول الكافي ۱/ ۲۵۴، بحار الأنوار ۲۶/ ۸۸ - ۸۹، بصائر الدرجات ص ۳۶.

^{۵۴} أصول الكافي ۱/ ۱۹۲-۱۹۳.

^{۵۵} مرجع سابق ۱/ ۲۲۳-۲۲۶.

^{۵۶} مرجع سابق ۲۵۵-۲۵۶.

در کتب و منابع معتبر شیعه، به این نکته تصریح شده است که: رسول خدا ﷺ در طول حیات خود، علوم و اسراری به علی ﷺ آموزش داده‌اند که کسی جز او از آن، اطلاع ندارد. در این پهنه، به حدی مبالغه شده که با سنجه‌های عقلانی و نیز باورهای سنی‌ها در تعارض قرار گرفته است. در یکی از این روایت‌ها آمده است که علی ﷺ حتی پس از وفات پیامبر ﷺ نیز به فراگیری دانش آن حضرت از دهان ایشان پرداخته است!! چنانچه علامه مجلسی، بابی در این باره گشوده با این عنوان: (باب ما علمه رسول الله صلی الله علیه وآله عند وفاته وبعده)^{۵۷} در این باب، روایتی از علی مرتضیٰ ﷺ آمده است که: (أوصانی النبی صلی الله علیه وآله فقال: إذا أنا میت فغسلنی بست قرب من بئر غرس فإذا فرغت من غسلی فأدرجنی فی أكفانی، ثم ضع فاک علی فمی، قال ففعلت و أنبأنی بما هو کائن إلی یوم القیامة)^{۵۸} یعنی: «پیامبر مرا سفارش کردند و به من گفتند: هرگاه وفات نمودم، مرا با شش مشک از آب چاه غرس، غسل بده و چون از غسل من، فارغ شدی، مرا در کفن‌هایم بیچ و سپس دهانت را بر دهانم بگذار؛ این کار را کردم و ایشان مرا از آن چه که تا روز قیامت به وجود خواهد آمد، باخبر ساختند.» در روایت دوم همین باب آمده است که رسول خدا به من فرمودند: (یا علی إذا

^{۵۷} بحار الانوار ۴۰/۲۱۳-۲۱۸.^{۵۸} بحار الأنوار ۴۰/۲۱۳، بصائر الدرجات ص ۸۰.

أنا مت فاغسلني و كفني ثم اقعدي و سائلني واكتب^{۵۹} یعنی: «ای علی! هرگاه وفات نمودم، مرا غسل بده، کفنم کن و سپس مرا بنشان و از من، پرس و بنویس.»

دیگر روایاتی که در این باب آمده، به همین شکل می باشد. حتی از این رو گفته اند: هرگاه علی علیه السلام، از رخدادی خبر می داد، می گفت: «این، همان چیزی است که پیامبر پس از وفاتش، به من خبر داده است.»^{۶۰}

^{۵۹} مرجع سابق.

^{۶۰} ر.ک: بحار الأنوار ۲۱۵/۴۰.

پی‌گفتار

زمانی که نگارش کتاب‌چه‌ی پیش رویتان، رو به پایان بود، رسانه‌ها از انتشار مطالبی اهانت‌آمیز به رسول خدا ﷺ در مطبوعات اروپایی خبر دادند و غمی دیگر بر غم خوارگی‌های امت بیدار اسلامی افزودند. انتشار این خبر، مرا در تردید انداخت که آیا این کار را به اتمام برسانم و یا نه؟ چراکه با خود اندیشیدم: شاید اینک باید به‌جای نقد هم‌کیشان خود، کاری بکنیم که امت را در برابر دشمن مشترک بیدار نماید.. اما چون بیش‌تر اندیشیدم، به این نتیجه رسیدم که شاید انجام این پژوهش، کاری در راستای بیدارگری و روشن‌گری باشد؛ چراکه فهم و بینش درست دین، زیرساخت دفاع از دین است و دفاعی که با آگاهی همراه نباشد، هم‌سان احساسی سرد و بی‌اثر است. به‌هر حال امیدوارم تقدیم این پژوهش، آغازی برای یک کار خوب باشد؛ کاری که از یک‌سو به تقریب و تعدیل باورهای افراطی و تفریطی بینجامد و از دیگرسو تلاشی در راستای شناخت درست باورها و آموزه‌های دینی قرار بگیرد. خدا می‌داند که تمام کوشش ما بر این بوده که جنبه‌ی تحقیقی و پژوهشی را بر ساختار این رساله، حاکم کنیم و از غرض‌ورزی دوری نماییم. از این‌رو از هر نقد عالمانه‌ای استقبال می‌کنیم و از هر بسته‌نگری و جمودی بیزاریم.

سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك